

گوکهان چتین سایا*

سید اسدا... اطهری**

چکیده

بررسی فراز و نشیبهای روابط ایران و عثمانی / ترکیه از اوایل دهه ۱۸۲۰ میلادی تاکنون، به ویژه از دید نخبگان سیاسی و نظامی عثمانی / ترکیه، مورد توجه مقاله حاضر قرار گرفته است. این بررسی نشان می‌دهد که از دیرباز دو جریان هم‌زمان همکاری و رقابت میان دو کشور وجود داشته است. همکاری در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و تا اندازه‌ای نظامی، و اختلاف در مورد اقلیتهای کرد، ارمنی و آذری. اگرچه با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، منافع متقابل اقتصادی همچنان به عنوان یک عامل هم‌سوکننده عمل کرد، مسایل ایدئولوژیک باعث بروز اختلاف نظرهایی شد. در نهایت، به نظر نویسنده، روابط ایران و ترکیه در این دوره زمانی بیش از آنکه توسط رهبران و یا رژیمها تعیین شود، متأثر از واقعیتهای تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی و راهبردی بوده است.

کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی ترکیه، امپراتوری عثمانی، سنتو، همکاریهای اقتصادی،

رقابت

* استادیار دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه استانبول (ترکیه)

** دکتری علوم سیاسی و پژوهشگر ارشد مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال سیزدهم، شماره‌های ۲ و ۳، تابستان و پاییز ۱۳۸۵، ص ۱۴۴-۱۱۹

در بررسی روابط ترکیه و ایران، می‌توان حوادث و اتفاقات موازی بسیاری را یافت که تعیین‌کننده اهمیت روابط ژئواستراتژیک و فرهنگی در شکل دادن به روابط میان دو کشور می‌باشد. این مسئله را می‌توان به دوره امپراتوری عثمانی و ایران شاهنشاهی و همچنین رژیم‌های جانشین آنها تسری داد. مسایل و بعضی اوقات راه‌حلهایی که در این دوره اتفاق افتاده است، می‌تواند مفهوم مناسبی برای بیان روابط کنونی یا آینده میان دو کشور باشد. به هر حال، بعد از استقرار دولت صفوی در ایران طی اوایل قرن شانزدهم، روابط عثمانی / ترکیه و ایران با منازعات مداوم و جنگ‌های متعدد مشخص شد. این منازعات و برخوردها میان دو قدرت بر سر مناطق آناتولی و آذربایجان، ایران و عراق و بخش غربی ایران صورت گرفت. توجه عثمانی‌ها به آذربایجان و منطقه قفقاز بود، در حالی که ایرانیان توجه خود را به عراق، جایی که در بردارنده مقدس‌ترین اماکن اسلام شیعه بود، معطوف کردند. این مبارزه به درجات مختلف تا پایان جنگ جهانی اول همچنان تداوم یافت.

بعد از جنگ ۱۸۲۳-۱۸۲۱ بین دو کشور به رغم ضعف نظامی نسبی ایران، دولتمردان عثمانی ایران را به ویژه در صورت تهاجم روسیه به آناتولی، تهدید بالقوه نظامی تلقی می‌کردند. به همین دلیل موضع‌گیری در مقابل ایران دغدغه اصلی دولت عثمانی، هم در طول جنگ ۵۶-۱۸۵۳ کریمه و هم در خلال جنگ ۱۸۷۸-۱۸۷۷ روسیه و ترکیه باقی ماند. اظهارات فؤاد پاشا، یکی از سیاست‌گذاران اصلی، نشان دهنده این توجه است: «دولت (ایران) همیشه در توافق با دشمنان ما بوده است. حتی در جنگ کریمه، این کشور با روسیه به توافق رسید و خواسته‌های خود را با روسیه هماهنگ کرد. این واقعیت که این کشور نمی‌توانست محاسبات خود را به نتیجه برساند، به دلیل دیپلماسی محتاطانه غرب بود. امروز دولت شاه به دنبال بیداری (روسیه) است. مادامی که دولت عثمانی در جای دیگری مشغول نباشد، دولت ایران توان رویارویی با ما [عثمانی] را ندارد، اما هنگام اولین رویارویی ما با روسیه، ایران جای خود را در بین سرسخت‌ترین دشمنان ما به خاطر وابستگی سیاسی‌اش - به رغم نگرش محتاطانه ما - باز خواهد کرد.»^۲ به گفته وی، این کشور همچنین با

مجموعه‌ای از بحرانهای دولتی مواجه و کاملاً در محاصره سنی‌ها درآمده بود.

پیش‌بینی فوآد پاشا درست از آب درآمد. به طور مثال، یکی از مسایل اصلی در روابط دوجانبه مسئله مرزها بود. چند قبیله کرد در دو سوی مرز ترکیه و ایران ساکن بودند و هیچ مرزی را به رسمیت نمی‌شناختند. هر دو دولت برای کسب وفاداری و حاکمیت بر کردها با یکدیگر رقابت می‌کردند، تا وفاداری آنها را کسب کنند.^۲ بعد از اینکه پیمان صلح ۱۸۳۲ در حل این مسئله با ناکامی مواجه شد و فرایند تمرکزگرایی عثمانی آغاز شد، مسئله مرزها بار دیگر به میان آمد. در نتیجه دخالت روسیه و بریتانیا، سرانجام در سال ۱۸۴۷ موافقت‌نامه‌ای حاصل شد؛ مشروط بر اینکه تمام مسایل را در کمیسیونی بررسی کنند. در نهایت، کار این کمیسیون در سال ۱۸۶۵ تکمیل شد و مرزها با کنوانسیون امضا شده در استانبول در سال ۱۸۶۹ تأیید گردید.^۴ اما این مرحله هم در نهایت مسئله را حل و فصل نکرد. هنگامی که ایران ثابت کرد در جنگ ۷۸-۱۸۷۷ میان روسیه و ترکیه برای روسیه مفید است، روسیه ماده ۶۰ را وارد پیمان برلین نمود تا با دادن سرزمین مورد منازعه قطور - نزدیک وان - به ایران، به این درگیری پایان دهد. ناظران عثمانی یأس و نگرانی خود را از رفتار ایران چنین اعلام کردند: «در آن روزهای تاریک که ما از جنگ (با روسیه) با زخمهای زیادی خلاص شده بودیم و با مشکلات بسیاری در کنگره (برلین) مواجه بودیم، دولت ایران دست کم اگر کمکی هم نمی‌کرد، باید خیر خواه می‌بود؛ با نیازهای متعدد به زیان کشور ما جلو آمد و گویی بر آن زخمها نمک پاشید و سرزمین قطور به سرزمینهای ایران اضافه شد.»^۵

اگرچه از لحاظ راهبردی ایران آماده قرار گرفتن در کنار دشمنان امپراتوری عثمانی بود، عوامل نخبه سیاسی ایران اصلاحات اجرا شده توسط ترکیه طی دوره تنظیمات را مدلی برای کشور خود قلمداد می‌کردند و امپراتوری عثمانی را به عنوان پلی بین اروپا و ایران در نظر می‌گرفتند. بوروکراتهای ایران که از امپراتوری دیدار می‌کردند، اغلب تلاش داشتند تا اصلاحات مشابه را در بازگشت خود به کشور انجام دهند یا دست کم آنها را توصیه کنند؛ برای مثال، این افراد شامل میرزا تقی خان امیر کبیر، میرزا حسین خان مشیرالدوله و ملکم خان بودند.^۶ در همان زمان استانبول تبدیل به مرزی برای مبارزان، پناهندگان سیاسی و گروههای

مخالف ایرانی متشکل از مقامات سابق روشنفکران و ادبا شد. یکی از مهم‌ترین و با نفوذترین روزنامه‌های ایرانی آن زمان، اختر، در استانبول منتشر می‌شد.^۷

مرکز نخبگان مذهبی ایران در قرن نوزدهم در گوشه دیگری از امپراتوری بود: اماکن متبرکه شیعه در عراق معروف به عتبات، مرکزی برای علمای شیعه شد و به همراه بیشتر مجتهدین مهم شیعه تعداد زیادی روحانی، و طلبه در عتبات ساکن شدند. عتبات همواره اولویت خود را به عنوان مرکز اقتدار دینی حفظ کرد و نقش مجتهدین عتبات در واقع در سیاست ایران اواخر قرن نوزدهم افزایش یافت.^۸ در عین حال یک گروه طرفدار عثمانی موسوم به «پان‌اسلامیست‌ها» در سیاست ایران به خصوص در بین علما سر برآورد.^۹ تمام اینها احتمال بهره‌برداری از «فرصتهای روحی» برای نفوذ را در اختیار دولت عثمانی می‌گذاشت. گرایش پان‌اسلامیسم برای اولین بار در اوایل دهه ۱۸۷۰ در افکار عمومی رایج شد.^{۱۰} پیروان این گرایش توجه خود را به طور مستقیم به ایران معطوف می‌کردند؛ به طور مثال طی جنگ ۱۸۷۷-۷۸ روسیه و ترکیه، دفترچه‌ای بین زائران ایرانی در حجاز توزیع شد که در آن آمده بود: «ای مردم ایران! شما در بین طایفه امامیه (پیروان امامان شناخته شده) نیستید. اهل سنت (پیروان سنت) اذعان کرده‌اند که شما مسلمان و اهل قبله (افراد قبله) هستید. شما هم در عوض اذعان می‌کنید که آنها مسلمان و اهل قبله‌اند. مسایل مورد بحث نکاتی هستند که اهمیتی ندارند، اساس و دستاویز هر دو طرف قرآن کریم است. آیا شایسته است که شما ناظر صرف بمانید هنگامی که می‌بینید امپراتور عثمانی چندین سال در حال جنگ با روسیه بوده است؟ زمانی که روسیه خیره را اشغال کرد، شایعه شد که شما به روسیه کمک کرده‌اید. بنابراین اگر روسیه به یکی از همسایگانش حمله کند، شما به قربانی کمک نمی‌کنید، بلکه به متجاوز می‌کمک می‌کنید که می‌خواهد اسلام را نابود کند، گفتگوی ما با شما از بین خواهد رفت. به علاوه ما نخواهیم توانست به شما به عنوان مسلمان نگاه کنیم.»^{۱۱} برای دولتمردان عثمانی این یک رویکرد ایده‌آلیستی به مانند افکار عمومی نبود، بلکه یک رویکرد واقع‌گرایانه بود. علی‌پاشا سیاست‌گذار اصلی آن زمان این رویکرد را چنین توضیح می‌دهد:

«من انکار نمی‌کنم که تمایل واقعی ام این است که بتوانم دوستی ایرانیان را جلب کنم،

به جای اینکه دشمنان همیشگی هم باشیم. همچنین اینکه ترس داشته باشیم که کمترین ضربه ای به حقوق پادشاهی و یا سلطان بخورد. فکر می‌کنم در چارچوب امکاناتی که داریم، ارزش این کار بیشتر از ارزش زندگی خود من است. اما اگر معلوم شود که ایرانی‌ها از سیاستهای آشتی‌جویانه قدردانی نمی‌کنند، ما دست بالا را خواهیم گرفت و تلاش خواهیم کرد که با کمک خداوند و تحت توجهات پادشاهان، دولت (وقت) ایران را مجبور کنیم که شیوه‌های صحیح رفتار را بپذیرند.^{۱۲} بنابراین، هنگامی که مطبوعات عثمانی به نام اتحاد اسلام (وحدت اسلام یا پان‌اسلامیسم) به ایران متوسل شدند، هیأت عثمانی در نزد امیر افغانستان در سال ۱۸۷۷ در میانه جنگ ترکیه و روسیه از وی سؤال کرد: «امیر در صورت اقدام ایران علیه دولت عثمانی چه رویه‌ای اتخاذ خواهد کرد».^{۱۳}

پادشاهی عبدالحمید دوم: به نظر می‌رسد سیاست اعلام شده توسط علی پاشا، با کمال میل طی پادشاهی سلطان عبدالحمید (۱۹۰۸/۹-۱۸۷۶) به کار گرفته شد. در چارچوب سیاست پان‌اسلامیسم سلطان عبدالحمید، مسایل مادی و روانی به طور متناوب مورد استفاده قرار گرفتند. بعد از وقفه کوتاهی در اوایل دهه ۱۸۸۰،^{۱۴} دولت عثمانی با دو تهدید قریب‌الوقوع مواجه شد که ایران را در اوایل دهه ۱۸۹۰ درگیر خود کرد. اول اینکه این دوره شاهد افزایش برجسته‌فالیتهای چریکهای ملی‌گرای ارمنی بود. انقلابیون ارمنی از ارامنه ساکن ایران کمک دریافت می‌کردند و انقلابیون را قادر می‌ساختند تا قبل و بعد از حملات، آنان ظاهراً با رضایت مقامات ایران از مرز بگذرند.^{۱۵} دومین و مهم‌ترین مسئله، تهدید شیعیان برخاسته از عراق بود. ولایات بغداد و بصره عراق موطن جمعیت اصلی مسلمانان شیعه عرب زبان بود. آنها اکثریت غالب این دوستان را تشکیل می‌دادند. به علاوه در سراسر قرن نوزدهم، این گونه به نظر می‌رسد که جمعیت شیعه به ضرر جمعیت سنی رشد یافته است.^{۱۶} برای مقامات عثمانی حضور جمعیت زیاد و روبه‌رشد شیعی در عراق نشانگر یک مسئله سیاسی جدی بود. رشد شیعه در میان جمعیت قبیله‌ای عراق در اواخر دهه ۱۸۸۰ و اوایل دهه ۱۸۹۰ رژیم عبدالحمید را نگران می‌ساخت. اقدامات مختلفی برای تشدید رشد فرقه شیعه صورت گرفت. تعدادی کمیسیون به منطقه فرستاده شد. از مقامات محلی خواسته

شد تا گزارش مشروحی در این زمینه بنویسند. گامهایی در حوزه آموزش برداشته شد. به هر حال نتیجه مهمی از همه تلاشهای صورت گرفته به دست نیامد.^{۱۷} در بحران تنباکو در سالهای ۹۲-۱۸۹۱، عتبات به عنوان یک مرکز مهم مخالفت در سیاست ایران ظاهر شدند و مجتهدین عتبات شروع به دخالت در امور داخلی ایران کردند. این تحول سلطان عبدالحمید را که به نظر می‌رسید شکاف بین دولت (وقت) ایران و مجتهدین شیعه را فرصتی برای تقویت برنامه بنیادگرایانه می‌دید، وادار ساخت تا با فاصله ایجاد شده مذهبی بین اسلام شیعه و سنی نفوذ سیاسی خود را با هزینه شاه گسترش دهد. ابزار کار او جمال الدین افغانی بود که تابستان ۱۸۹۲ به استانبول رسید. عبدالحمید به افغانی نوشت: «شواهد نشان می‌دهد که در مان مسایل موجود، ایجاد اتحاد وحدت اسلامی از طریق از میان برداشتن برخوردها و تضادهایی خواهد بود که بین دو گروه مسلمین وجود دارد و من مطمئنم که شما خواهان آن هستید که به وحدت اسلامی برسید. این دستور من است به عنوان خلیفه که عمیقاً بگویند که آیا اتحاد عمومی اسلامی می‌تواند از طریق از میان برداشتن تفاوت‌های فرقه‌ای میان مسلمین در بخشهایی از امپراتوری عثمانی و همچنین در بخشهای دیگر جهان محقق شود؟ به عنوان مثال، تشکیل کمیته‌ای از دو یا سه شخصیت از علمای ما و علمای شیعه که اختلافات فرقه‌ای را از بین ببرد و امکان آن فراهم آید که بر نفوذ مجتهدین ایران غالب شویم.»^{۱۸} جاه طلبی‌های مبتنی بر افکار عبدالحمید مشخص کننده این است که وی این نتیجه را برای خود پیش بینی کرده که «اقدام وی، همچون کشور آلمان یک اتحادیه را به وجود می‌آورد. بنابراین، حکمرانان ایران در ایران حکومت می‌کنند، اما این کار را فقط تحت ریاست و حاکمیت خلیفه انجام خواهند داد.»^{۱۹} اجرای این برنامه در اوایل ۱۸۹۴ شروع شد. یک گروه کاری به ریاست افغانی تشکیل شد تا صدها نامه به علمای برجسته شیعه در سراسر جهان اسلام بفرستند. مکاتبه بین محفل افغانی در استانبول و علمای شیعه به حضور شاه آورده شد. تهران خواستار اخراج افغانی و مریدانش شد. هم‌زمان مقامات ایران از مسئله ارمنستان به عنوان ابزار فشار استفاده کردند تا دست انقلابیون ارمنی داخل ایران و ساکن مرزها را آزاد بگذارند. عبدالحمید که با فشار بحران ارمنه آناتولی و استانبول مواجه بود، به نظر می‌رسید مجبور شد

از حمایت اقدام افغانی دست بر دارد. افغانی به عنوان یک زندانی واقعی تا هنگام مرگش در مارس ۱۸۹۷ در استانبول باقی ماند.^{۲۰}

به قدرت رسیدن مظفرالدین شاه در سال ۱۸۹۶، فاز جدیدی از روابط ایجاد کرد و جو تفاهم متقابل بین دربار و تهران به مدت چند سال ادامه یافت.^{۲۱} در پاییز ۱۹۰۰ شاه از استانبول دیدار کرد و سلطان نیز با او محترمانه رفتار نمود. اما اوایل دهه ۱۹۰۰ شاهد آشفتگی تازه‌ای در وضعیت داخلی ایران و گسترش نفوذ عتبات در امور داخلی ایران بودیم. سلطان عبدالحمید با بهره‌گیری از این آشفتگی به تلاش خود برای کسب حمایت در میان علمای شیعه هم در ایران و هم در عتبات ادامه داد. عبدالحمید رابطه با مجتهدین شیعه عراق و نیز ایران را بنیان نهاد. بعضی از مجتهدین از استانبول دیدار کردند و مورد احترام سلطان قرار گرفتند، بعضی رابطه منظم با سلطان و اعضای دربار داشتند و بعضی از سفارت تهران حقوق منظم دریافت می‌نمودند. عبدالحمید به عنوان ناظر نزدیک امور ایران، حتی به بریتانیایی‌ها پیشنهاد داد که با استفاده از مجتهدین قدرت روحانیون را محدود کند.^{۲۲} اگرچه امپراتوری رابطه خود را با مجتهدین عتبات در ۱۹۰۴/۵ قطع کرد، به دنبال فشار دیپلماتیک روسیه و ایران و سوءظنهایی در مورد روابط بریتانیا با عتبات، به نظر می‌رسید روابط عبدالحمید با علمای ایران ادامه پیدا کند؛ همان‌گونه که رواج عقاید پان‌اسلامیسم در بین مخالفان ایران این‌گونه بود.^{۲۳} سالهای بعد از ۱۹۰۵، ابعاد جدیدی را وارد روابط بین دو کشور کرد. نخست اینکه ایران زیر بار رویدادهای سهمناک انقلاب مشروطه ۱۲-۱۹۰۵ رفت. به هر حال بعضی علمای شیعه، هم در تهران هم در عتبات به حفظ روابط مکاتبه‌ای با استانبول ادامه دادند. شمس‌الدین سفیر عثمانی در تهران به عنوان میانجی بین مجتهدین و شاه عمل می‌کرد. دوم اینکه از سپتامبر ۱۹۰۵ به این سو، نیروهای عثمانی مجموعه‌ای از سرزمینهای مورد اختلاف در مرز ایران را اشغال کردند، این سرزمینها از بایزید به سمت جنوب تا وزنه امتداد داشت؛ آنها تا سال ۱۹۱۳ در آنجا ماندند.^{۲۴} این، موقعیت حزب مشروطه را در تهران تضعیف کرد. در چند مورد، آنها از سلطان خواستند نیروهایش را عقب براند. هم نیروهای ایرانی و هم نیروهای ترک‌های جوان عبدالحمید را متهم می‌کردند که به

مظفرالدین شاه کمک می کند تا موقعیت پارلمان را تضعیف کند.^{۲۵}

هم شاه و هم عبدالحمید در داخل از جانب کسانی دچار مشکل بودند که تقاضای محدودیت قدرت آنها را در امپراتوری داشتند. اپوزیسیون ترک های جوان (کمیته وحدت و پیشرفت CUP) از تحولات سیاسی ایران سود می برد و بعد از ۱۹۰۵ با مشروطه خواهان ایران رابطه داشت. بلافاصله بعد از انقلاب ژوئیه ۱۹۰۸، آنها (کمیته وحدت و پیشرفت) شبه نظامیانی به آذربایجان فرستادند تا به مشروطه خواهان آذربایجان در جنگ علیه شاه کمک کند.^{۲۶} منافع کمیته وحدت و پیشرفت در امور ایران پایدار بود؛ اعضای این کمیته از ایران دیدار کردند تا در بعضی موقعیتها از قضیه مشروطه حمایت کنند، در حالی که سفارت در تهران و کنسولگری در تبریز، هر دو در مبارزه بین نیروهای طرفدار شاه و پارلمان تا سال ۱۹۱۱ نقش مهمی ایفا کردند. به نظر می رسید کمیته وحدت و پیشرفت، سیاست پان اسلامیسیم عبدالحمید را در قبال ایران به ارث برده باشد. بهترین نمونه این طیف رابطه هماهنگ بین این کمیته و مجتهدین عتبات عالیات بود که حامیان سرسخت مشروطه خواهی در ایران بودند. نتیجه این بود که مجتهدین عتبات، هم در طول جنگ امپراتوری عثمانی در لیبی و هم در جنگ جهانی اول به نفع خلیفه سنی اعلام جهاد کردند.^{۲۷} هنگامی که کمیته وحدت و پیشرفت به قدرت رسید، انتظار می رفت که ارتش ترکیه به زودی از سرزمینهای اشغالی در مرز ایران خارج شود، اما این اتفاق نیفتاد. در سایه الحاق بوسنی به اتریش - مجارستان رژیم کمیته وحدت و پیشرفت متمایل به حفظ اشغال بود. به نظر می رسید این امر سه دلیل عمده داشته باشد: حمایت مادی از مشروطه خواهان آذری ایرانی؛ کمک به ایران برای وادار ساختن خروج نیروهای روسیه از آذربایجان ایران؛ و به دست آوردن امتیازاتی برای تقویت ادعاهای ترکیه در طول مذاکرات مورد انتظار با ایران در مورد مسایل مرزی. اما با گذشت زمان ثابت شد که دولت عثمانی توان ایستادگی در مقابل فشارهای انگلیس و روسیه را برای پایان دادن به اشغال و تعیین سریع خطوط مرزی ندارد. به این ترتیب، امپراتور که با مشکلات روبه رشد داخلی و خارجی روبه رو بود، شروع به واگذاری امتیاز کرد.^{۲۸}

هنگامی که مذاکرات دوجانبه نتیجه چندانی نداشت، بریتانیا و روسیه دخالت نموده و

دولت عثمانی را راضی کردند تا خطوط مرزی قابل قبول تری را به ایران واگذار کند. در نتیجه در میانه جنگهای بالکان این مذاکرات چهار جانبه منجر به امضای پروتکل قسطنطنیه (نوامبر ۱۹۱۳) شد که در آن خطوط مرزی به صورت جزء به جزء تشریح شده بود. یک کمیسیون علامت گذاری مرزی مرکب از نمایندگان تمام این چهار دولت مسئول تأیید و تعیین دقیق مرزها شد. کار این کمیسیون از ژانویه تا اکتبر ۱۹۱۴ طول کشید، اما به دلیل شروع جنگ جهانی، هرگز به شکل یک پیمان رسمی تصویب نشد.^{۲۹} با شروع جنگ نیت خیر کمیته وحدت و پیشرفت در قبال ایران به پایان رسید. شاه به یک دلیل از مشروطه خواهان و پارلمان منحل شده دفاع می کرد، و رهبران این کمیته به دلیل دیگر به نوبه خود از تلاش ایرانیان برای بهره گیری از موقعیت بحرانی امپراتوری رنجیده بودند.

جنگ جهانی اول

طی جنگ جهانی اول، متحدین و دول محور برای سلطه بر ایران با یکدیگر مبارزه می کردند. علاوه بر عوامل راهبردی، ترکیه نیز انگیزه ایدئولوژیک داشت. ایران تعداد زیادی آذری ترکمن را در خود جای داده بود. به طور کلی ستاد کلی عثمانی سه هدف عمده در قبال ایران داشت: ترکیب ایران برای قرار گرفتن در کنار دولت عثمانی و متحدین آن در جنگ؛ استفاده از سرزمینهای ایران برای رسیدن به افغانستان و منطقه قفقاز و گسترش عملیات علیه بریتانیا و روسیه؛ و برقراری نفوذ پایدار در ایران به خصوص در مناطق کردنشین و آذری نشین و تضمین یک پارچگی و حاکمیت ایران بعد از جنگ.^{۳۰} در خلال جنگ، ارتش عثمانی و عملیات نظامی تبلیغاتی حول سه عنصر سازماندهی شد: واحدهای منظم ارتش؛ نمایندگان و جوخه های سازمان ویژه (تشکیلات مخصوصه)؛ و همکاری بی وقفه با افسران و مأموران آلمانی. عملیات نظامی عثمانی را می توان به سه مرحله نیز تقسیم کرد: از پاییز ۱۹۱۴ تا مه / ژوئن ۱۹۱۵؛ از آوریل / مه ۱۹۱۶ تا پایان ۱۹۱۶ (یا اوایل ۱۹۱۷)؛ و از پیمان برست لیتوفسک (مارس ۱۹۱۸) تا اکتبر ۱۹۱۸.^{۳۱} در نوامبر ۱۹۱۴، درست قبل از جنگ ساری قمیش،^(۱) انور پاشا وزیر جنگ دیدگاه خود را به شرح زیر ابراز کرد: «[روی نقشه ایران]

آیا شما می‌دانید من به چه فکر می‌کنم؟ من به جز تکمیل نقشه خودم به چیزی فکر نمی‌کنم؛ اشغال تهران از کوتاه‌ترین مسیر با استفاده از لشکری از سربازان! پس از آزادسازی ایران از نفوذ روسیه، عملیات باید در ترکستان، افغانستان و هند علیه روسیه و بریتانیا انجام شود. با فرستادن لشکر دیگری از طریق تبریز به داغستان، سرزمینهای مسلمان نشین قفقاز باید در حرکت علیه روس‌ها آماده شوند، و در نتیجه ارتش روسیه در رویارویی با ارتش ما در شرق از پشت ضربه خواهد خورد.^{۳۲}

وقتی از انور سؤال شد که پیمان اتحاد با ایران را امضا می‌کند یا نه، وی پاسخ داد «روشن است که تا وقتی ایران تحت نفوذ روسیه باشد، نمی‌تواند جرأت ورود به هر تعهد سیاسی با ما را داشته باشد. ما ابتدا تهران را اشغال می‌کنیم و سپس پیمان اتحاد می‌بندیم... من اهمیت زیادی به این وحدت می‌دهم، ما می‌توانیم تمام مسلمانان آسیا و ترک‌ها را تنها از طریق چنین نیرویی وارد عمل کنیم.»^{۳۳} اگرچه نیروهای عثمانی در اوایل سال ۱۹۱۵ تبریز را بعد از یک دوره زمانی کوتاه به تصرف خود در آوردند، اندک زمانی پس از آن روس‌ها کنترل این شهر را به دست گرفتند. پس از فتح کوت‌العماره در بهار ۱۹۱۶، به نظر می‌رسید بار دیگر خواسته‌های عثمانی در ایران دست‌یافتنی است و انور در اولین گام دستور اشغال کرمانشاه را صادر کرد. به گفته انور، نجات ایران از دست روس‌ها و بریتانیایی‌ها در طول جنگ کافی نبود، تضمین یک پارچگی و حاکمیت ایران در آینده نیز مهم بود.^{۳۴} به نظر او ارتش عثمانی در مقابل تهاجم روسیه یا بریتانیا در آینده نمی‌توانست به تنهایی از ایران دفاع کند، بنابراین همکاری با آلمان‌ها بر سر مسئله ایران ضروری بود. مطابق دستورات انور، نیروهای عثمانی شروع به پیشروی به سوی ایران کردند و در اوایل اوت ۱۹۱۶ همدان را اشغال نمودند.^{۳۵} هدف نهایی، اشغال تهران و در نتیجه کشاندن رسمی دولت ایران به جنگ بوده است. انور دستور زیر را به فرمانده نیروهای همدان ابلاغ کرد:

«باز نایستید، بلکه به سمت تهران پیش روید. با در نظر گرفتن عملکرد رییس ستاد مشترک شاه، ارتش ایران را بشناسید و پس از رساندن ارتش ایران به سطح کارآیی، لازم است که حملاتی علیه روسیه، ترکستان و افغانستان انجام دهید.»^{۳۶} اما به دلیل مقاومت فرماندهی

محلی و بعدها پیشرفت بریتانیایی‌ها در عراق، انور پاشا نتوانست به رؤیایش جامه عمل بپوشاند. این قدم دوم در سخنرانی افتتاحیه سلطان محمد پنجم منعکس شد! «یکی از اهداف ما از این جنگ این است که بنیم ایران، کشور مسلمان و همسایه، به حیات مستقل و رستگار برسد، تمام شرایط مساعد لازم برای گسترش و پیشرفتش را به دست آورد و از هرگونه روابط زیان‌بار رها شود.»^{۳۷} بعد از انقلاب روسیه، به خصوص به دنبال امضای پیمان برست لیتوسک (مارس ۱۹۱۸)، انور پاشا تصمیم گرفت که دولت عثمانی همراه با آلمان‌ها بعد از جنگ به ایران نفوذ کند. بار دیگر طرح نظامی به میان آمد و سومین جنگ ایران آغاز شد. در اوایل ژوئن ۱۹۱۸ نیروهای عثمانی تبریز را اشغال کرده بودند. در اوایل اکتبر فرمانده نیروهای تبریز این دستور را از انور دریافت کرد: «به سمت تهران پیشروی کنید.»^{۳۸} اما زمانی برای این کار نبود، جنگ از همان ابتدا به پایان خود نزدیک می‌شد. استانبول دستور تخلیه ایران را حتی قبل از آتش‌بس مورد نظر روسیه صادر کرد. آخرین سربازان عثمانی در اواسط نوامبر ۱۹۱۸ تبریز را تخلیه کردند.^{۳۹} پس از جنگ جهانی اول، معاهده بین دو کشور به نفع ایران تغییر کرد. اگرچه ایران سالها بود که یک کشور پراز هرج و مرج داخلی باقی مانده بود، در بهره‌گیری از وضعیت بد ترکیه در صحنه‌های بین‌المللی تردید نداشت؛ به طور مثال تهران ابتدا در کنفرانس صلح پاریس و سپس در کنفرانس سور تقاضا کرد که سرزمینهای خاصی را از ترکیه بگیرد.^{۴۰} اگرچه بریتانیایی‌ها این تقاضا را رد کردند، افکار عمومی ترکیه از پیشنهاد ایران رنجیده خاطر شد. یکی از عناوین مطبوعات ترکیه چنین بود: «توهم، بروتوس»^{۴۱}.

کودتای رضاخان در تهران در فوریه ۱۹۲۱ آغاز دوره جدیدی را در تاریخ روابط ترکیه و ایران مشخص کرد. تقریباً در همان زمان در هر دو کشور آنتاتورک و رضاخان رهبری کشورشان را به عهده داشتند. آنها نسبت به سیاست بین‌الملل به خصوص در رابطه با امپریالیسم بریتانیا و نفوذش در منطقه دیدگاه مشترکی داشتند. بنابراین، بدیهی بود که این جو جدید تجدید روابط آهسته اما پیوسته‌ای بین تهران و آنکارا ایجاد کند. طی جنگ استقلال ترکیه، هر دو دولت هیأت‌های دیپلماتیک و پیمان‌های دوستی برای یکدیگر فرستادند. سیاست دولت آنکارا در این دوره در عمل به حمایت معنوی برای تضمین استقلال و تمامیت ارضی ایران بود.^{۴۲} اما از

سوی دیگر، دولت آنکارا چندان رضایتی از سیاست داخلی ایران نداشت. این دولت احساس می‌کرد نیاز دارد که ایران را به دقت زیر نظر بگیرد تا مبادا این کشور با دشمنان ترکیه هم دست شود؛ همچنان که در قرن پیش اتفاق افتاده بود.^{۴۴} یکی از جالب‌ترین نمونه‌های «حمایت معنوی» ترکیه، تشویق آنکارا به اعلام جمهوری در ایران بود. اما به رغم تلاش‌های ترکیه، طرح جمهوری خواهی، به تحقق نپیوست. هنگامی که رژیم کمالیست در مارس ۱۹۲۴ خلافت را لغو کرد، علمای شیعه در ایران که تا آن زمان مدافع جمهوری بودند، ناگهان تغییر موضع دادند و با این تفکر که انگیزه واقعی پشت پرده این طرح، تضعیف قدرت روحانیون است، به همان صورت که بتازگی در ترکیه اتفاق افتاده بود، به ضدیت با جمهوریت پرداختند. بالاخره، رضاخان از این عقیده دست کشید و در عوض اعلام سلطنت جدیدی تحت سلسله خود کرد.^{۴۵}

ملی‌گرایی ترکیه

روزی با گروهی از دوستان در جانکایا، پشت میز رییس جمهور [مصطفی کمال] مشغول خوردن عصرانه بودیم، یک نسخه تلگراف رسید. رییس جمهور این تلگراف را با صدای بلند خواند: «بعد از بحث با مجتهدین، سردار سپه (رضاخان وزیر جنگ)، صلاح دیده است که هنوز زمان حرکت به سوی جمهوری فرا نرسیده است و این تصمیم را در یک اعلامیه آورده است.» پس از آن غازی [مصطفی کمال] جملاتی به زبان آورد که بیان‌کننده یأس او بود.^{۴۶} به هر حال ایجاد یک دولت مستقل در ایران بی‌شک آنکارا را راضی کرد. ترکیه احتمالاً از یک «عراق جدید» می‌ترسید. چنان که یکی از مقامات آنکارا به یک ناظر فرانسوی گفته بود: «همان طور که می‌دانید، ما رویدادهای ایران را روز به روز و ساعت به ساعت دنبال می‌کنیم. ما به هر قیمت می‌خواستیم ایران را از تبدیل شدن به یک عراق جدید باز داریم. اگر انگلستان به طرح لرد کرزون تحقق بخشیده بود، این بدان معنا بود که تمام آسیا تحت سلطه بریتانیا در آید، این یعنی تهدید عمده‌ای برای نظم جهانی! به همین دلیل بود که ما از رضاخان حمایت می‌کردیم. وقتی ما صد هزار نفر در مرز ایران مستقر کردیم، این حمایت بود، نه تهدید، و

رضاخان این را به خوبی می دانست. آنچه او قبل از هر چیز دیگر به آن نیاز داشت، یک ارتش قوی بود. در پایان او به حمایت قابل اعتماد خارجی نیاز دارد و می تواند به آنها اعتماد کند. ما با تمام قوا به جنبش ملی گرایانه در ایران کمک کردیم و قصد نداریم پس از پیروزی نیز حمایت خود را متوقف کنیم.^{۴۷}

با وجود این، به محض اینکه تلاشهای ملی برای استقلال به نتیجه رسید و رژیمهای جدیدی در هر دو کشور شکل گرفتند، مشکلات قدیمی آغاز شد. در حالی که ترکیه از جنبش، خودمختاری و ملی گرایی کردها و حتی آرامنه ایران آشفته بود، ایران نسبت به عملیات مخفی ترکیه در آذربایجان ایران و حمایت آنها از ملی گرایان آذری بدگمان بود.^{۴۸} مسئله مهم بعد از ۱۹۲۵ در روابط ترکیه و ایران، ملی گرایی رو به رشد کردها و شورشهای گاه و بی گاه اکراد در شرق ترکیه بود. به طور سنتی تهران هرگز کردها یا آرامنه را تهدیدی برای رژیمش نمی دانست، اما ترکیه پیوسته می خواست که ایران از خط مشی سخت گیرانه در قبال کردها در راستای سیاست ترکیه تبعیت کند. بین سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۳۰ شورشیان کرد در آناتولی شرقی موجب تنشهایی در این روابط شده بودند. چرا که شورشیان کرد به راحتی از مرز ایران استفاده و از کردهای ایران کمک دریافت می کردند. برای آرام کردن این تنشها دو دولت تعدادی موافقت نامه مرزی و امنیتی امضا کردند که نتوانست این مشکل را حل کند. تنش افزایش یافت و طی شورش سوم، کشاورزان در سال ۱۹۳۰ بحران بزرگی به وجود آوردند. مطبوعات ترکیه ایران را متهم کردند که به شورشیان هم کمک مادی و هم معنوی می رساند. از ایران خواسته شد تمام فعالیتهای شورشیان را در خاک خود متوقف کند.^{۴۹} در آنکارا، دو دیدگاه مخالف نسبت به سیاست ایران پیدا شد. در حالی که عصمت پاشا (اینونو) نخست وزیر و توفیق روشتو (ارس) وزیر امور خارجه، مدافع سیاست سخت گیرانه بودند، مصطفی کمال و ابراهیم تالی (انگورن)^(۱) بازرگ آناتولی شرقی، سیاست میانه رو تری را نسبت به ایران ترجیح می دادند. یک سازش حاصل شد. سفیر ترکیه در تهران، ممدوح شوکت (اسندال)^(۲) که متهم به طرفداری از کردها و انتقاد از سیاست آنکارا در قبال کردها بود، احضار شد و خسرو گرده^(۳)

1. Ongoren
2. Esendal
3. Husrev Gerede

سرباز سابق و دوست مصطفی کمال از دفتر کار خود به تهران فرستاد شد.^{۵۰} اختلاف فکری بین مصطفی کمال و عصمت پاشا بر سر مسئله ایران در دستوراتی که هر یک به گروه دادند، بسیار آشکار است؛ مصطفی کمال می گفت: «خسرو پاسپورت تو در جیب تو است، اما من نمی خواهم برگردی، می خواهم در آنجا بمانی و در سیاست صلح و دوستی ما با حل مسئله مرزها موفق باشی.»^{۵۱} اما، عصمت پاشا دیدگاه متفاوتی داشت: «خسرو! موقعیت تو مانند موقعیت سفیران قدرتهای بزرگ است که برای فرستادن سواران خود به دربار عالی به کار برده می شود تا بعد از فرستاده شدن ناوگانشان به دار دائل، خواسته های خود را به وزیر اعظم دیکته کنند. فقط یک تفاوت وجود دارد: اینکه دولت ما حق تصمیم گیری مشروع به تو می بخشد تا فروپاشی آرامش را در کشور و تشکیل مقدونیه را در مرزهایش برقرار سازد. بنابراین تو با یک ارتش بسیج شده در پشت سرت که آماده حرکت است، با دولت ایران گفتگو خواهی کرد.»^{۵۲} بعد از حدود دو سال دیپلماسی خشن، سرانجام در ژانویه ۱۹۳۲ یک توافق نامه مرزی حاصل شد. باید تمام سرزمین کوه آغری به ترکیه داده می شد، در حالی که قطور (نزدیک وان) در اختیار ایران باقی می ماند. به رغم مقاومت شدید از جانب ستاد کل او، رضا شاه بدون هیچ گونه تردیدی این مبادله نامطلوب را پذیرفت، زیرا فکر دیگری در سر داشت: «شما مرا درک نمی کنید. این یا آن تپه نیست که مهم است، چیزی که مهم است سازش بر سر اختلافات مرزی ما با ترکیه یک بار برای همیشه، است. عدم توافق بین دو کشور در گذشته که همیشه به نفع دشمنانمان بوده است، باید به پایان برسد و یک دوستی صادقانه بر اساس منافع مشترکمان بین ایران و ترکیه به وجود بیاید. اگر ما متفق و متحد باشیم، من از هیچ کس نمی ترسم.»^{۵۳}

در سال ۱۹۳۴ با دیدار شاه از ترکیه روابط به اوج خود رسید. این دیدار موفق نقطه عطف مهمی بود. بعد از مذاکرات دامنه دار در مورد اختلاف مرزی بین ایران و عراق در ژوئیه ۱۹۳۷ بین چهار قدرت (ترکیه، ایران، عراق و افغانستان)، پیمانی در تهران به امضا رسید. اگرچه رضا شاه در اصل به فکر یک موافقت نامه دفاعی بود، آنچه در نهایت به امضا رسید پیمان عدم تجاوز بود. اما این پیمان نتوانست چالش بزرگ جهانی دوم را باقی نگه دارد.^{۵۴}

جنگ جهانی دوم

روابط بین دو همسایه با شروع جنگ جهانی دوم قطع شد. هریک مجبور بودند به حل مشکلات راهبردی خود در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی بپردازند. ترکیه تا حد زیادی درگیر تهاجم بریتانیا و شوروی به ایران در اوت ۱۹۴۱ بود. برای کاهش نگرانی ترکیه، دولتهای بریتانیا و شوروی به دولت ترکیه اطمینان دادند که به حفظ تمامیت ارضی ایران متعهد هستند. اما دخالت روسیه در این تهاجم، به خصوص حمایت شوروی از فعالیت جدایی طلبانه اکراد (و ارامنه) تحت اشغالش، نگرانی بیشتر و انتقاد عمومی گسترده‌ای در ترکیه به وجود آورد. ترکیه بارها به بریتانیا در مورد احتمال زیاد عملیات شوروی در منطقه هشدار داد، اما بریتانیایی‌ها ترجیح دادند با متحد اصلی خود درگیر نشوند.^{۵۵} به نظر می‌رسید که وضعیت ترک‌تباران ایرانی نیز در این زمان در دستور جلسه نخبگان سیاسی و نظامی ترکیه آمده باشد. در جلسه گروه پارلمانی، از شکری ساراچ اوغلو، وزیر امور خارجه، توسط نمایندگان حزب خلق جمهوری (RPP) پرسیده شد که «آیا دولت فکر و پیشنهادی برای ترک‌های ایران که در معرض تعرض و «ایرانی شدن» توسط رژیم شاه هستند، دارد یا نه؟» ساراچ اوغلو پاسخ داد: «طبیعی است که ما به فکر ترک‌های ایران هستیم، بدون اینکه وارد جنگ شویم.» به گفته فائق احمد باروتچو، یکی از نمایندگان اصلی حزب خلق جمهوری آن زمان، توجه ساراچ اوغلو درست بود؛ چرا که «هرقدر که سود برای آلمان اهمیت دارد، ترک‌های ایران هم به همان اندازه برای ما مهم هستند. ما نباید راضی به بیان آشکار احساساتمان باشیم، اما باید عقاید و اقدامات آن ترک‌ها را [در ایران] تقویت کنیم.»^{۵۶} مقالات مطبوعات ترکیه، مقالات نوشته شده توسط ملی‌گرایان آذربایجان، و افکار عمومی ترکیه همگی به مسئله سرنوشت این گروه پرداختند. در سالهای بعد از تصمیم ترکیه به بورس تحصیلی دادن به صد دانشجوی آذری برای تحصیلشان در آنکارا، تقاضای آنکارا برای مهاجرت ایل قشقایی طرفدار آلمان به ترکیه (برای محافظت از آنها در برابر آزار و اذیت بریتانیایی‌ها و ایرانیان)، و روابط سفیر ترکیه با اقسار جامعه ایرانی طرفدار آلمان باعث سوءظن‌های تازه‌ای از طرف دولت ایران و نیز متحدین شد. دولتمردان ایران تمایل داشتند که این اقدامات را توسط ترکیه به مثابه تداوم سیاست CUP ببینند. به

گفته یکی از دیپلمات‌های ایرانی به همتای بریتانیایی خود در سال ۱۹۲۷، «پان ترکیسم در ترکیه به سختی جان می‌کند»^{۵۷}

سال‌های جنگ سرد

طی جنگ سرد، هر دو کشور احساس می‌کردند توسط روس‌ها تهدید می‌شوند و هر دو متوجه غرب شدند تا امنیتشان تضمین شود. حتی بعد از پایان جنگ جهانی دوم، ترکیه در اثر حمایت شوروی از فعالیت‌های جدایی طلبانه، بی‌نهایت آشفته شده بود. ترس از یک ماهیت آشنا وجود داشت، اینکه ایران تحت کنترل یا اشغال روسیه در خواهد آمد، یا در نتیجه تشویق به ملی‌گرایی آذربایجان و کردستان، تجزیه خواهد شد؟ محاصره ترکیه توسط شوروی‌ها و ماهواره‌هایش «سناریوی کابوس را برای آنکارا به وجود آورد که توضیح می‌داد چرا ترکیه دیگر معترض سیاست تهران در قبال ترک‌های آذربایجان یا قشقایی‌ها نیست، و چرا با «جمهوری» مورد حمایت شوروی در آذربایجان ایران هم دلی نشان نمی‌دهد؟^{۵۸} به رغم جو تجدید روابط در اوایل سال‌های جنگ سرد، تقریباً یک دهه طول کشید تا کشورهای همسایه روابط سیاسی، اقتصادی و تا حدی نظامی خود را گسترش دهند. ترکیه در حالی که سعی می‌کرد ضمانت امنیتی غرب را به دست آورد، تمایلی به پرداختن به امور نظامی، امنیتی یا سیاسی ایران نداشت. آنکارا می‌دانست که ایران از نظر سیاسی تغییرپذیر و از نظر نظامی ضعیف است و بنابراین انگیزه کمی به گسترش روابط داشت. بنابراین در سال ۱۹۴۹، محمدرضا شاه به سفیر ترکیه پیشنهاد کرد که دو کشور یک پیمان دفاعی تشکیل دهند. پاسخ ترکیه محتاطانه بود: «اتحاد شوروی به قدر کافی به ناتو ظنین است، هرگونه توافق بین ترکیه و ایران نگرانی مسکو را بیشتر خواهد کرد. به علاوه، بدون مشارکت آمریکا، پیمان فاقد کارایی خواهد بود.»^{۵۹} رویدادهای بعدی این وضعیت را بدتر کرد. یک پیمان دفاعی که شامل ایران نیز می‌شد، فقط در میانه دهه ۱۹۵۰، بعد از تغییر راهبرد جهانی آمریکا، تحقق می‌یافت. تجدید روابط سیاسی نیز به آهستگی روبه‌جلو می‌رفت و از همان ابتدا با مسایل عمدتاً نمادین در ارتباط بود. این، پیش از همه به دلیل رویدادهایی بود که در داخل ایران اتفاق افتاد. اوج

ملی‌گرایی، بی‌طرفی و حزب‌کمونیسست در سیاست ایران در اواخر دهه ۱۹۴۰ روابط را تحت تأثیر قرار داد. ملی‌گرایان ایرانی احترام زیادی به ترکیه نمی‌گذاشتند، بلکه آنکارا را به عنوان ابزار امپریالیسم غرب تلقی می‌کردند. ترکیه به نوبه خود در مورد تحولات منجر به نخست‌وزیری مصدق در سال ۱۹۵۱ بسیار نگران بود و سیاست داخلی و خارجی آن بسیار آشفته‌اش می‌کرد و آنکارا می‌ترسید که عدم ثبات سیاسی و اقتصادی به خصوص در دوره نخست‌وزیر محمد مصدق، منجر به استقرار کمونیست‌ها شود و به همین دلیل آشکارا در کنار بریتانیا و غرب علیه وی قرار گرفت. الزامات متقابل در مطبوعات هر دو کشور ویژگی مکرر این دوره بود.

روابط دوستانه بین دو دولت بعد از سقوط مصدق در تابستان ۱۹۵۳ از سر گرفته شد. ترکیه به عنوان عضو ناتو برای ایران که هنوز از نظر نظامی دولتی ضعیف و از نظر راهبردی دولتی تغییر پذیر بود، بسیار مهم شده بود. ایران به سبب پیشنهاد و اصرار خاص ترکیه، به رغم مخالفت آمریکا و در مخالفت با سیاست بی‌طرفی سنتی او در نوامبر ۱۹۵۵ به پیمان بغداد پیوست،^{۶۱} اما نه پیمان بغداد و نه جانشین آن سنتو، انتظارات شاه را برآورده نکرد. وی به سفیر آمریکا گفت که «آمریکا، ترکیه را مانند یک همسر و ایران را مانند یک زن صیغه‌ای تهدید می‌کند».^{۶۲} دولت عدنان مندرس در ترکیه تلاش کرد دولت‌مردان آمریکا را راضی کند تا بعضی از انتظارات ایران را دست‌کم در سطح نمادین برآورده کند تا امکان بقای پیمان وجود داشته باشد. آنکارا حتی پیشنهاد ایجاد «فرماندهی سنتو» را داد که تیپ شرق خط اسکندرون-سامسون را کنترل می‌کرد و این پیشنهاد به اعتراض بعضی از اعضای ستادکل و وزارت خارجه ترکیه صورت گرفت. کودتای نظامی ماه مه ۱۹۶۰ ترکیه، نشان دهنده ریختن آب به آسیاب روابط بود. شاه اگرچه در ابتدا به دلیل اضطراب شدید، دیدار برنامه ریزی شده مندرس از مسکو در ژوئیه ۱۹۶۰ را تحسین می‌کرد،^{۶۳} خیلی زود از دیدگاه متفاوت دولت جدید ایران و سنتو خسته شد. رهبران کودتا در نخستین بیانیه خود اعلام کردند: «ما به ناتو معتقد و وفادار هستیم، در نتیجه به سنتو وفاداریم». این بیانیه به دنبال سیاست جدید تجدید روابط با اعراب بود که وزارت خارجه ترکیه و دیدگاه‌های ضد سنتو در افکار عمومی ترکیه

پیشنهاد کرده بود. به علاوه، دولت جدید طرح فرماندهی سنتورا را رها کرد. به هر حال این وضعیت مبرم تنها دو سال ادامه یافت. از اواسط ۱۹۶۲ به این سو روابط بار دیگر شروع به تقویت کرد. دیدارهای عالی رتبه و اظهارات دوستانه متقابل بیشتر شد. بار دیگر تعدادی طرح به اجرا درآمد و چند پیمان امضا شد که اوج آن استقرار سازمانی برای همکاری اقتصادی، فنی و فرهنگی موسوم به همکاری برای پیشرفت منطقه‌ای (RCD) در ژوئیه ۱۹۶۴ توسط ترکیه، ایران و پاکستان بود. در ایجاد این مجموعه جدید سه کشور جنبه امنیتی سنتورا نادیده گرفتند.^{۶۴}

به هر حال در نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، بخشی از مسایل منجر به تجدید تنش شد: نخست اینکه شاه، به رغم تلاشهای انجام گرفته توسط دولتهای بعد از ۱۹۶۳ در آنکارا به خصوص دولت دمیرل از سال ۱۹۶۵ به بعد، به اظهار عدم رضایت خود در رابطه با سنتو ادامه داد تا بدین وسیله خود را تسکین دهد؛ دوم اینکه، افکار عمومی ترکیه به خصوص حزب چپ در حال رشد، روز به روز از دیکتاتوری شاه انتقاد می کردند. زبان انتقادی مطبوعات ترکیه نسبت به رژیم ایران موجب رنجش شاه بود؛ سوم اینکه، تعداد زیادی از دانشجویان ناراضی ایرانی که در ترکیه زندگی می کردند از سوی حزب چپ ترکیه حمایت می شدند؛ چهارم اینکه، ترکیه از حمایت شاه از کردهای عراق آشفته بود و بارها به این کشور اخطار داده بود که مراقب نتایج احتمالی چنین حمایتی هم از ترکیه و هم از خود ایران باشد. پیشرفت سریع روابط عراق و ترکیه، به ناچار روابط بین ایران و ترکیه را محدود می کرد. آنکارا بارها سعی کرد در مورد مسئله اروندرود که بخشی از مرزشان را تشکیل می داد، میان بغداد و تهران میانجیگری کند؛ پنجم اینکه، ترکیه نگران تلاش شاه برای ریاست بر اکراد و علویان ترکیه بود، مقامات ترکیه معتقد بودند که این کشور هیأت‌هایی را به مناطق کردنشین و علوی نشین آناتولی فرستاده است. همه اینها منجر به افزایش مشاجرات و اتهامات متقابل در مطبوعات ترکیه و ایران شد. با شروع سالهای ۷۴-۱۹۷۳، معادله بین دو کشور شروع به تغییر کرد. به دنبال بحران نفتی ۱۹۷۴ و بحران ۱۹۷۴ قبرس، ترکیه با مشکلات مالی شدید، تحریم تسلیحاتی آمریکا و انزوای بین‌المللی مواجه شد؛ در حالی که ایران تبدیل به یک

کشور ثروتمند، از نظر نظامی توانا و از نظر راهبردی کشوری مهم در سیاست منطقه شد. اگرچه شاه، که علاقه خود را به واشنگتن ابراز می کرد، به حمل تسلیحات انتقاد داشت و از مسئله ترکیه در قهرس حمایت می نمود، از تغییر در وضعیت نسبی نیروی بین ترکیه و ایران رضایت داشت و به دنبال تغییر آن به نفع خود بود. رد تقاضاهای آنکارا توسط او به دلیل نفت ارزان و نیازهای اقتصادی دیگر ترکیه، منجر به رنجش نخبگان سیاسی ترکیه شد.

انقلاب اسلامی و نتیجه آن

به دنبال انقلاب اسلامی در ایران، عموم خارجیان فکر می کردند که روابط ترکیه و ایران به خاطر موقعیت قوی سکولار و طرفدار غرب ترکیه، محدود به چرخشی از یک رکود شدید می شود، اما برخلاف انتظار، همان الگوهای درگیری و همکاری در روابط همچون گذشته ادامه پیدا کرد و حتی روابط تجاری در این دوره به اوج خود رسید. از همان ابتدا، ترکیه حکومت جدید را پذیرفت و به رسمیت شناخت و از مداخله فکری علیه آن امتناع کرد. دولت بولنت اجویت در راستای سیاست داخلی و خارجی خود پیوسته از شاه و پیمان سنتو انتقاد می کرد. بنابراین آنها خشنود بودند که شاهد ظهور یک ایران «مستقل» و «غیرمتعهد» هستند. این مقاله روابط و سیاست ترکیه را بعد از انقلاب اسلامی مد نظر ندارد و این موضوعی است که شایسته مطالعه ای جداگانه است.^{۶۷} به هر حال، به طور کلی می توانیم با اطمینان بگوییم که الگوهای درگیری و همکاری موجود در روابط ترکیه و ایران در سالهای بعد ادامه پیدا کرد. این روابط حول همان موضوعات با فراز و فرودهایی تحول پیدا کرد؛ مسایل مرزی، اقلیتها، تجارت و بازرگانی و مسایل ایدئولوژیکی و فرهنگی. به عبارت دیگر، عوامل ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و جغرافیای اقتصادی بار دیگر مسیر و ماهیت روابط بین دو کشور را تعیین کرد. یک گروه پیرو راه علی پاشا و مصطفی کمال آتاتورک بودند، در حالی که گروه دیگر دیدگاه فوآد پاشا و عصمت اینونورا اتخاذ کردند. تورگوت اوزال رییس «میانة روها» بود، در حالی که کنعان اورن، رهبر کودتای نظامی سپتامبر ۱۹۸۰ و بعدها رییس جمهور تندرو باقی ماند.

نتیجه گیری

بررسی تاریخی روابط ترکیه و ایران دو جریان عمده را نشان می‌دهد: یکی همکاری سیاسی، اقتصادی و تاحدی نظامی است که از پیمان سعدآباد تا پیمان بغداد، سنتو، آر.سی.دی. (RCD) و اکو ادامه می‌یابد. دیگری جریان عدم توافق و مبارزه است که معمولاً ناشی از اختلافات مربوط به اقلیتها (کردها، آذری‌ها و تاحدی ارامنه) و مخالفان (معمولاً ایرانیان ساکن ترکیه) است. در حالی که منافع اقتصادی متقابل همواره یک عامل مهم بوده است و به عنوان عمل مخالف سازش در روابط عمل کرده است، مسایل ایدئولوژیکی و فرهنگی به اشکال گوناگون در سراسر دوره تحت بررسی، باعث پیشرفت شده است. سیاست خارجی ترکیه در قبال ایران و دیدگاه نخبگان سیاسی و نظامی ترکیه در قبال این کشور دست کم در تاریخ مدرن، (صرف نظر از انقلاب اسلامی ایران) دارای زمینه‌های عمیقی است. با نگاهی به تاریخ ۱۵۰ ساله اخیر می‌توان چند موضوع را از یکدیگر متمایز کرد: مسایل مرزی، ملی‌گرایی ارامنه، کردها و آذری‌ها، روابط قدرتهای بزرگ (بریتانیا، روسیه شوروی، آمریکا) با ایران و ترکیه، ترس از پان‌ترکیسم از جانب ایران و نقش منابع تجاری، حمل و نقل طبیعی. آینده روابط ترکیه و ایران احتمالاً همچنان تحت تأثیر همین موضوعات شکل می‌یابد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پاورقیها:

۱. نگاه کنید به:

R.K. Ramazani, *The Foreign Policy of Iran, 1500-1941*. Charlottesville: University Press of Virginia, 1966; Stanford J. Shaw, "Iranian Relations with the Ottoman Empire in the Eighteenth and Nineteenth Centuries," in Peter Avery, Gavin R. G. Hambly, and C. Melville (eds.), *The Cambridge History of Iran, VII*, Cambridge: Cambridge University Press, 1991, pp. 297-313; Gokhan Cetinsaya, "Tanzimat'tan Birinci Dunya Savasi'na Osmanli-Iran Iliskileri," KOK Arastirmalar, Osmanli Ozel Sayisi, 2000, pp. 11-23.

2. Engin Deniz Akarli, *Belgelerle Tanzimat: Osmanli Sadriazamlarından Ali ve Fuad Pasaların Siyasi Vasiyyetnameleri*, Istanbul: Bogazici Universitesi Yayinlari, 1978, p. 5.

۳. نگاه کنید به:

David McDowall, *A Modern History of the Kurds*, London: I.B.Tauris, 1996.

۴. نگاه کنید به:

Richard Schofield, *The Iran-Iraq Border, 1840-1958, III and IV*, Archive Editions, 1989.

5. Ali Riza ve Mehmed Galib, *Gecen Asrda Devlet Adamlarimiz: 13. Asr-i Hicride Osmanli Ricali, I*, Istanbul: Tercuman 1001 Temel Eser, 1977, p. 115.

۶. نگاه کنید به:

Hafez Farman Farmayan, "The Forces of Modernization in 19th Century Iran: A Historical Survey," in W.P. Polk and R.L. Chambers (eds.), *Beginnings of Modernisation in the Middle East: The Nineteenth Century*, Chicago: University of Chicago Press, 1968, pp. 119-51; Anja Pistor-Hatam, "Iran and the Reform Movement in the Ottoman Empire: Persian Travellers, Exiles and Newsmen under the Impact of the Tanzimat," in B.G. Fragner (ed.), *Proceedings of the Second European Conference of Iranian Studies*, Roma: ISMEO, 1995, pp. 561-78.

۷. نگاه کنید به:

Th. Zarcone and F. Zarinebaf-Shahr (eds.), *Les Iraniens D'Istanbul*, Paris-Teheran-Istanbul: Institut Francais De Recherches En Iran-Institut Francais D'Etudes Anatoliennes, 1993.

۸. نگاه کنید به:

Hamid Algar, "Atabat," *Encyclopedia Iranica*, II, pp. 902-3.

۹. نگاه کنید به:

Hamid Algar, *Religion and State in Iran*, Berkeley: University of California Press, 1969.

۱۰. برای جزئیات نگاه کنید به:

Roderic H. Davison, *Reform in the Ottoman Empire, 1856-1876*, New York: Gordian

Press, 1973, Ch. VIII.

11. *Basiret*, No. 2081, 3 Mayıs 1877, transliterated in Gokhan Cetinsaya, "II. Abdulhamid Doneminin İlk Yillarında Islam Birliđi Hareketi, 1876-1878," Unpublished M.A. Thesis, University of Ankara, 1988, p. 118.

12. Ali Riza ve Mehmed Galib, *Gecen Asirda Devlet Adamlarimiz*, p. 118.

13. Mehmet Saray, *Turk-Afgan Munasebetleri*, Istanbul: Veli Yayinlari, 1984, p. 21.

۱۴. نگاه كنيد به:

Cezmi Eraslan, "Islam Birliđi Siyaseti Cercevesinde II. Abdulhamid'in İlk Yillarında Osmanli-Iran Munasebetleri, 1878-1882," in *Prof. Dr. Bekir Kutukoglu'na Armagan*, Istanbul: IUEF, 1991, pp. 221-40.

۱۵. نگاه كنيد به:

Salahi R. Sonyel, *The Ottoman Armenians*, London: K. Rustem & Brother, 1987.

۱۶. علمای شيعة از طريق منابع مالي خود توانستند نفوذ قابل توجه را در عراق به ويژه در ميان جمعيت قبيله ای آن به دست آورند، و اين كار از طريق مدرسي بود كه در شهرها از طريق روحانيون سازمان يافته بودند. اين روحانيون در ميان قبایل رفت و آمد می كردند و بنا بر اين نفوذ آنها در منطقه بسيار گسترده بود.

۱۷. در مورد جزئيات نگاه كنيد به:

Gokhan Cetinsaya, "Ottoman Administration of Iraq, 1890-1908," Unpublished Ph.D. Thesis, University of Manchester, 1994, pp. 222-80. Cf. Selim Deringil, "The Struggle Against Shi'ism in Hamidian Iraq: A Study in Ottoman Counter-Propaganda," *Die Welt Des Islams*, Vol. 30, (1990), pp. 45-62.

18. Sultan II. Abdulhamid Han, in A. Alaaddin Cetin and Ramazan Yildiz (eds.), *Devlet ve Memleket Goruserim*, Istanbul: Cigir, 1976, p. 310.

19. Ibid.

۲۰. نگاه كنيد به:

Cetinsaya, "Ottoman Administration of Iraq," pp. 222-80.

۲۱. نگاه كنيد به:

Nejat Goyunc, "Muzaffereddin Sah ve II. Abdulhamid Devrinde Turk-Iran Dostluk Tezahurleri," in *Iran Sehinsahligi'nin 2500. Kurulus Yildonumune Armagan*, Istanbul: MEB Yayinlari, 1971, pp. 164-5.

22. PRO, FO 416/18, no.136, O'Connor to Lansdowne, no. 445 secret, Constantinople, 7 June 1904.

۲۲. نگاه كنيد به:

Ali Cankaya, *Yeni Mulkiye Tarihi ve Mulkiyeliler, III*, Ankara: Mars Matbaasi, 1969, pp. 83-5; Cf. Arthur H. Hardinge, *A Diplomatist in the East*, London: Jonathan Cape, 1928, pp. 272-3.

۲۴. در مورد جزئيات نگاه كنيد به:

Sinan Kunalalp, "The Ottoman Drang Nach Osten: The Turco-Persian Border Problem in Azerbaican, 1905-1912," in *Studies on Ottoman Diplomatic History IV*,

Istanbul: ISIS, 1990, pp. 71-6.

۲۵. برای مثال نگاه کنید به:

Ahmet Bedevi Kuran, *Inkilap Tarihimiz ve Ittihad ve Terakki*, Istanbul: Tan Matbaasi, 1948, pp. 187-192.

۲۶. نگاه کنید به:

Halil Pasa [Kut], *Bitmeyen Savas*, Istanbul: Yaylacik Matbaasi, 1972, pp. 59-66; Cf. Fethi Tevetoglu, *Omer Naci*, Istanbul: MEB, 1992; This group had fought with the pro-Shah forces and only returned after the March 31 incident (April 1909).

۲۷. نگاه کنید به:

Nakash, *The Shii of Iraq; Abdul-Hadi Hairi, Shi'ism and Constitutionalism in Iran*, Leiden: E.J. Brill, 1977.

۲۸. نگاه کنید به:

Schofield, *The Iran-Iraq Border, IV and V*.

29. Ibid.

۳۰. نگاه کنید به:

Sevket Sureyya Aydemir, *Makedonya'dan Ortaasya'ya Enver Pasa, III*, Istanbul: Remzi Kitabevi, 1972.

۳۱. در مورد جزئیات نگاه کنید به:

Yusuf Hikmet Bayur, *Turk Inkilap Tarihi, Cilt III, Kisim 3*, Ankara: TTK, 1983, pp. 123-76; *Birinci Dunya Harbinde Turk Harbi, Ilncu Cilt: Irak-Iran Cephesi*, Ankara: Genelkurmay Basimevi, 1979; Cf. Peter Hopkirk, *On Secret Service East of Constantinople: The Plot to Bring Down the British Empire*, London: John Murray, 1994; and W.J. Olson, *Anglo-Iranian Relations During WWI*, London: Frank Cass, 1984.

32. Kazim Karabekir, *Birinci Cihan Harbine Nasil Girdik*, Istanbul: Emre, 1994, pp. 419-20.

33. Ibid.

۳۴. نگاه کنید به:

Halil Pasa, *Bitmeyen Savas*, pp. 194-6; Aydemir, *Enver Pasa*, pp. 208-9.

۳۵. برای جزئیات نگاه کنید به:

Ali Ihsan Sabis, *Harp Hatiralarim: Birinci Dunya Harbi, III*, Istanbul: Nehir, 1991, pp. 204-349.

36. Ibid., p. 333.

37. Bayur, *Turk Inkilap Tarihi*, p. 172, dated November 14, 1916.

۳۸. نگاه کنید به:

Kazim Karabekir, *Birinci Cihan Harbini Nasil Idare Ettik: Sarikamis, Kars ve Otesis*, Istanbul: Emre, 1994, pp. 328-9.

۳۹. در مورد سیاست عثمانی در آذربایجان نگاه کنید به:

Tadeusz Swietochowski, *Russia and Azerbaijan: A Borderland in Transition*, New York: Columbia University Press, 1995.

۴۰. نگاه کنید به:

Salahi R. Sonyel, *Turkish Diplomacy, 1918-1923*, London: Sage, 1975, p. 8; Schofield, *The Iran-Iraq Border*, VI, pp. 381-91, 401, 409-15;

برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به:

Gokhan Cetinsaya, "Turkiye-Iran Iliskileri, 1919-1925," *Ataturk Arastirma Merkezi Dergisi*, Vol. 48, Kasim 2000, pp. 769-796.

41. Zeki Sarihan, *Kurtulus Savasi Gunlugu, I*, Ankara: TTK, 1993, pp. 230-1.

42. *Genelkurmay Belgelerinde Kurt Isyanlari I*, Istanbul: Kaynak, 1992, pp. 25-7.

43. Ibid., p. 42.

44. Ibid., pp. 25-7.

۴۵. در مورد جزئیات نگاه کنید به:

Ramazani, *The Foreign Policy of Iran*, pp. 182ff; Cyrus Ghani, *Iran and the Rise of Reza Shah: from Qajar Collapse to Pahlavi Rule*, London: I.B. Tauris, 1998, pp. 307-319.

46. Hamdullah Suphi Tanriover, *Dag Yolu*, Birinci Kitap, Ankara: Kultur Bakanligi, 1987, p. 35.

47. Yann Richard, "Kemalizm ve Iran," in I. Gokalp ve F. Georgeon (eds), *Kemalizm ve Islam Dunyasi*, Istanbul: Arba, 1990, pp. 84-5.

۴۸. نگاه کنید به:

Lowell Bezanis, "Soviet Muslim Emigres in the Republic of Turkey," *Central Asian Survey*, Vol. 13, No. 1, (1994), pp. 117-41.

ضیاء گوک آلپ یکی از بنیان گذاران عمده ملی گرایی ترکی است. او در اثر مشهور خود ترک‌هایی که امروزه وحدت فرهنگی آنها آسان است را یادآور شده و آنها را در ترک‌های اوغوز یعنی ترکمن‌ها خلاصه می‌کند. زیرا که از نظر وی ترکمن‌های آذربایجان، ایران و خواریزم همانند ترک‌های ترکیه از ریشه ترک‌های اوغوز هستند. ایده آل امروزی ما برای این قضیه باید ترک‌های اوغوز باشد، یا به عبارت دیگر وحدت ترک‌ها. اما هدف این وحدت چیست؟ آیا منظور از وحدت، وحدت سیاسی است؟ به طور مسلم برای زمان حاضر، خیر. ما امروز نمی‌توانیم قضاوت کنیم که در آینده چه اتفاقی می‌افتد، اما در حال حاضر، هدف ما وحدت فرهنگی مردم اوغوز است.

Ziya Gokalp, *The Principles of Turkism*, R. Devereux (trans.), Leiden: E.J. Brill, 1968, p. 17; Ismail Arar, "Ataturk'un Gunumuz Olaylarina da Isik Tutan Bazi Konusmalari," *Belleten*, Vol. 45, No. 177, Ocak, 1981, p. 16; Touraj Atabaki, *Azerbaijan: Ethnicity and Autonomy in Twentieth-century Iran*, London: British Academic Press, 1993, p. 55;

برای جزئیات بیشتر نگاه کنید به:

Gokhan Cetinsaya, "Ataturk Donemi Turkiye-Iran Iliskileri, 1926-1938," *Avrasya Dosyasi*, Vol. 5, No. 3, Sonbahar 1999, pp. 148-75.

49. Bilal Simsir, *İngiliz Belgeleriyle Türkiye'de*, "Kurt Sorunu," 1924-1938, Ankara: Disisleri Bakanligi Basimevi, 1975; Cf. McDowall, *A Modern History of the Kurds*.
50. Husrev Gerece, *Siyasi Hatiratim I: Iran, 1930-1934*, Istanbul: Vakit Basimevi, 1952.
51. Ibid., p. 17.
52. Ibid., p. 20.
53. Hasan Arfa, *Under Five Shahs*, London: John Murray, 1964, pp. 230-1.
54. Ismail Soysal, "1937 Sadabad Pact," *Studies on Turkish-Arab Relations*, Vol. 3, 1988, pp. 131-157; D.C. Watt, "The Sadabad Pact of 8 July 1937," in Uriel Dann (ed.), *The Great Powers in the Middle East, 1919-1939*, New York: Holmes & Meir, 1988, pp. 333-52.
55. Gokhan Cetinsaya, "İkinci Dunya Savasi Yillarında Türkiye-Iran İlişkileri, 1939-1945," *Strateji*, Vol. 11, 1999, pp. 41-72; Cf. Selim Deringil, *Turkish Foreign Policy During the Second World War*, Cambridge: Cambridge University Press, 1989, pp. 126-8.
56. Faik Ahmet Barutcu, *Siyasal Anilar, 1939-1954*, Istanbul: Milliyet, 1977, pp. 234-9.
57. *British Documents on Foreign Affairs: Reports and Papers from the Foreign Office Confidential Prints, Part II: Persia*, University Publications of America, 1985-1997, Vol. VII, Doc.199, 22.11.1927.
58. Graham Fuller, *The Center of the Universe: The Geopolitics of Iran*, Boulder: Westview Press, 1991, p. 200; Cf. Ari Inan, *Tarihe Taniklik Edenler*, Istanbul: Cagdas, 1997, pp. 394-5.
59. Soysal, "1937 Sadabad Pact," p. 149; Cf. Feridun Cemal Erkin, *Disislerinde 34 Yil: Washington Buyukelciligini*, Vol. II, No. 1, Ankara: TTK, 1986, pp. 122-3.
۶۰. برای جزئیات نگاه کنید به:
Gokhan Cetinsaya, "Turk-Iran İlişkileri, 1945-1997," in Faruk Sonmezoglu (ed.), *Turk Dis Politikasinin Analizi*, Istanbul: Der, 1998, pp. 135-58.
۶۱. نگاه کنید به:
Behcet Kemal Yesilbursa, "The Baghdad Pact and Anglo-American Defense Policies in the Middle East, 1955-1959," Unpublished Ph.D. Thesis, University of Manchester, 1996, pp. 227-46.
62. *Foreign Relations of the United States*, 1961-1963, Vol. XVII, p. 593.
63. Mahmut Dikerdem, *Ucuncu Dunya'dan*, Istanbul: Cem, 1977, pp. 7-41; Feroz ve Bedia Turgay Ahmad, *Türkiye'de Çok Partili Politikanın Acıklamalı Kronolojisi, 1945-1971*, Ankara: Bilgi, 1976, p. 216; Arfa, *Under Five Shahs*, pp. 429-30.
۶۴. نگاه کنید به:
Ferenc A. Vali, *Bridge Across the Bosphorus: The Foreign Policy of Turkey*,

Baltimore: The John Hopkins Press, 1971, pp. 339-43.

۶۵. نگاه کنید به:

Cetinsaya, "Turk-Iran Iliskileri, 1945-1997."

۶۶. نگاه کنید به:

Feroz Ahmad, *Demokrasi Surecinde Turkiye, 1945-1980*, Istanbul: Hil, 1994, p. 515; Cf. Asadollah Alam, *The Shah and I: The Confidential Diary of Iran's Royal Court, 1969-1977*, London: I.B. Tauris, 1991, pp. 448, 552.

۶۷. برای روابط از سالهای ۱۹۷۹، نگاه کنید به:

Suha Bolukbasi, "Turkey Copes With Revolutionary Iran," *Journal of South Asian and Middle Eastern Studies*, Vol. 13, No. 1-2, 1989, pp. 94-109; Fuat Borovali, "Iran and Turkey: Permanent Revolution or Islamism in One Country?" in Miron Rezun (ed.), *Iran at the Crossroads: Global Relations in a Turbulent Decade*, Boulder: Westview Press, 1990, pp. 81-93; Henri J. Barkey, "Iran and Turkey: Confrontation across an Ideological Divide," in Alvin Z. Rubinstein and Oles M. Smolansky (eds.), *Regional Power Rivalries in the New Eurasia: Russia, Turkey and Iran*, New York: M.E. Sharpe, 1995, pp. 147-67; Tschangiz H. Pahlavan, "Turkish-Iranian Relations: An Iranian View," in Henri J. Barkey (ed.), *Reluctant Neighbor: Turkey's Role in the Middle East*, Washington D.C.: United States Institute of Peace Press, 1996, pp. 71-91; Atilla Erarp, "Facing the Challenge: Post-Revolutionary Relations with Iran," in *Ibid.*, pp. 93-112; John Calabrese, "Turkey and Iran: Limits of a Stable Relationship," *British Journal of Middle Eastern Studies*, Vol. 25, No. 1, 1998, pp. 75-94.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی